

کل نواحی خمسہ بخود گرفت و املاک موقوفہ را تصرف کرده
 بررقبا غالب آمدند و در طهران قائم در خدمات این امرشد
 و آقا میرزا عبد العطوف همچنان بمقام ظاہری و ایمان باطنی
 خود قرار داشت تا بسال ۱۳۲۰ بجهان باقی شستافت
 و خاندان وسیمی در این امر برجای گذاشت و خصوصا خلف
 ارشدش میرزا فخرالدین طکی در علم و فضل و خدمت با مسر
 ابھی مکین گشت و پسر دیگر دختر کبیر حاجی ملا علی اکبر
 را باز دواج آورده منادی این امر گردید و خاندانی برجای
 گذاشت و حاجی میرزا محمد تقی ایاری در همین سال ۱۳۲۰
 بموجب میل و دعوت جلال الدولہ حکمران یزد کہ حتمی
 مصاریف سفر و کالسکہ را بذل نمود با تصویب محفل روحانی
 طهران به یزد شتافت و میرزا حاجی آقا سنگمیری نیز ملازمت
 شد کہ الواح و آیات را بصوتی رفیع و لحنی طبع بنواند
 و در آنجا بتبلیغ بیخبران و تشویق محبتان و مؤمنان و تأسیس
 مشرق الانکار و اجتماع احیاب در اسحار و توالی مجامع
 پرانجذاب برای تلاوت الواح و آثار و نیز تأسیس محفل روحانی
 پرداخت و با جلال الدولہ در قلمه ارنک حکومتی بی درہی
 ملاقات کرده اطلاعات از این امر داد و شاهزادہ از وی تجلیل
 و توقیر نمود و بالاخرہ کالسکہ مخصوص خود و پیشخدمتش را
 همراه کرده تا بہ رفسنجان رفتہ ایامی چند اقامت نمود و

و احباب بغیض ملاقاتش رسیدند پس بشهر کرمان رفت و بمسجد
 از توقف ایامی چند به رفسنجان برگشت و در خانه آقا محمد
 رضا توقف و مجلس عمومی احباب منعقد شد و چون آقا محمد
 رضای مذکور محل توجه و تعرض اعدا بود و چند بار برای
 وی شورش عمومی برانگیخت و این ابهر در آن ایام
 مشرق الاذکار برپا کرده احباً در اسحار مجتمع شده مناجات
 و از کار همی خواندند حاجی محمد تقی مجتهد بقرا اطراف
 امر را تا انبوه مردم قوی پنجه با بیل و کلنگ صباح روز بعد
 بشهر آمده مجتمع شدند و قصد تخریب مشرق الاذکار و بعضی
 خانه ها و قتل و غارت احباب را نمودند ولی بدستور این ابهر
 جمعی از معاریف مظلومین در همان شب بسوئی متفرق
 شدند و اعدا علی الصبح خانه آقا محمد رضا را احاطه
 کرده بشبه آتش زدن برآمدند لاجرم بعضی از احباً برای
 مدافعه مسلح شدند و اشرار اطلاع یافته متفرق گشتند
 و حاکم بلد با جمعیت نزد این ابهر رفته معذرت پیش آورد
 و عذرا بعنوان رفع آشوب خواهش کرد که از توقف در رفسنجان
 منصرف شود و او نیز پذیرفت و در حالیکه حاکم و همرها
 بنوع تجلیل با وی بودند به کالسکه جلال الدوله سوار شد
 و بعضی اشرار سنگ انداختند ولی بملاحظه حاکم و همرها
 خاضع شده شرط ادب بجای آوردند و این ابهر به یزد

رسید و تقریباً چهارماه مدت اقامتش در یزد شد و موجب
 هدایت جمعی گردید و اشتیاق و اشتعالی عجیب در جمع
 اهل بها ایجاد گشت و در نهم ربیع الاول سال ۱۳۲۱ -
 بطهران عودت نمود سپس در سال ۱۳۲۴ حسب الامر
 سفر به هند کرد و چندی در آن مملکت به تبلیغ بیگانگان و تشویق
 یاران بپیداخت آنگاه مراجعت به حیفا کرده بعد از ایامی
 چند که در جوار عطوفت و عنایت مولای مهربان بسربرد
 سنه ۱۳۲۶ از طریق اسلامبول و باطوم و باکو وارد ایران
 گردید و کماکان محل توجه و اخلاص اهل بها و مرجع امور
 و عضو محفل روحانی در طهران بود و با زوجه محترمه اش ^{بی} را
 به حریت نسوان و کشف حجاب و اختلاط رجال و نسوان
 اقدامات مؤثره بعمل آوردند و در سال ۱۳۳۱ چون حضرت
 عبدالمبها از سفر اروپا و امریک عودت بحیفا فرمودند بنا
 عائله اش از طریق باکو و اسلامبول بمحضر انورشتافت و ایامی
 چند در جوار الطاف بسر بردند و از همان طریق بطهران
 بازگشت و در اواخر ایام یک چشمش از اثر صدمات و مشقات
 که در طول مدت حبس در انبار طهران متحمل شد مأذوف
 گردید و برجای آن چشم مصنوع نهاد و عینک بکار میبرد
 و با حساس سفید و چهره نورانی و اخلاق روحانی و عمامه و عبا
 در مجامع احباً جلوه‌ای نمایان داشت و متدرجاً نقاهت و

ضعف استیلا یافت تا در سال ۱۳۳۶ در طهران بجهان
جاودان شتافت و بجانب مدفن حاجی ملا علی اکبر در امامزاد
معصوم مدفون گشت و الواح کثیره صادره از قلم اعز ابهی
ونیز از حضرت غصن اعظم عبد البهاء خطاب بوی موجود و
همرانی از او برجای مانده ایادی رامروف و شهسور
دارند و در ضاحاتی که از قلم غصن اعظم عبد البهاء در حقش
صدور یافت چنین مسطور است :

" وبهذا الاثنا طرق سامعی نمی من کان ایادی امرک
فی ارض الطاء الرجل الجلیل والخبیر النہیل السآلک فی
سواء السبیل الہادی الی الصراط المستقیم التآشمس
لنفحاتک بین المخلصین و الصآبر علی بلائک بین المضطہد
ربآته قضی آتآه ثابت القلب جازم العزم مطمئن النفس
مستبشر الروح طلیق اللسان بدیع البیان قوی البرہان بالروح
والریحان و کم من لیال یا الہی قضاها تحت السآسآل
والآلال و کم من آتآم تکبید الاحزان والآلام فی بطسوں
السجون الشدیدہ الظلام و هو شاکر لطفآک و صآبر علی
بلائک و مطمئن بذکرک و ناشر لنفحاتک ربآته لم یفتسر
فی تہلیخ کلامک الہلیخ ولم تأخذہ لومه لآثم لثیم و هو تحت
وثآق شدید و کبول من حدید و یناجیک و هو تحت السیف
السنان و یقول یا ربسی الرحممن فدیتک بروحی و نفسی

والجنان ان هذا لبلاء اعده موهبة كبرى لا تسفه في
 سبيل محبتك الي آخر البيان ۲۷ رجب ۱۳۲۷
 دیگر از متقدمین ثابتین طهران حاجی ملا علی اکبر
 حاجی آخوند - ایادی امرالله شهیرزادی سابق الوصف
 در بخش ششم چنانکه آوردیم در سال ۱۳۰۹ در حبس انبار
 طهران بود و همینکه مستخلص شد چندی در طهران زیست
 آنگاه عزیمت عکا نمود و زیارت حضرت غصن اعظم در سنه ۱۳۱۲
 رسیده اطلاع مخالفت و نقض میرزا محمد علی غصن اکبر و
 همراهانش یافته از آن حضرت اجازت گرفته با وی ملاقات
 کرده نصیحت گفت و مواعظ مخلصانه اش سودمند نگردید
 پس از ایام حسب اجازه بایران برگشته در طهران کماکان
 قرار گرفته رایت عهد و میثاق ابهی مرتفع ساخت و بر مخالفین
 و معارضین همی بتاخت و صمیمانه نصرت و حمایت نمود و مورد
 حقد و حسد آقا جمال پروچردی و همرازانش گشت و الی
 الآخر الحیات با استقامت تا آنکه در انواع خدمات روحانی
 کوشید و حیات خود را در تبلیغ دوران و تعلیم و تشویق باران
 از رجال و نسوان بی پایان برد و از روز فوز بایمان بدیع تا یوم
 وفاتش تقریباً پنجاه سال شد و شش بار دچار حطه و تمرض
 اغیار گردید که سه نوبت از آن چنانکه شرح دادیم بحبس
 شدید طولانی افتاده و بالاخره در سال ۱۳۲۸ در روز جمعه

(۳۲۸)

چون از حمام بخانه برگشت ضعف مستولی گشته چنان
به جانان تسلیم نمود و جنازه اش را پس از چند روز احتفال
سوگواری مجللاً معرّزا با اجتماع کثیر به امامزاده معصوم
برده مدفون ساختند و از وی پسر و دخترانی برقرار ماند و
الواح بسیار در شاتش صدر یافت منها از بیانات حضرت
عبدالبها بعد از وفاتش :

۷ ربيع الثاني ۱۳۲۸ طهران حضرت اديب دستا

الهي عليه بها الله الابهى

هو الله

ای ضادی بهمان نامه اخیر رسید خبر مصود من ادرك
لقاء ربّه فی الرفیق الاعلی حضرت علی قبل اکبر سبب حزن
شدید گردید زیرا در عبودیت آستان مقدّس سیم و شریک
عبدالبها بود و در مدت حیات در سبیل الهی معرض آفات
آنی از خطر ایمن نبود و هر دم در تحت تهدید تیغ و شمشیر
بود ولی ترس و بیمی نداشت و از بلاهای عظیم حذر نمی نمود
رشید بود و بی باک ضعیف بود و تابناک و بکرات و مسرات
گرفتار شد و در تحت سلاسل و اغلال افتاد ابداء فتوری نیافر
و مانند جبل عظیم در نهایت وقار و تکین بود مدت پنجاه
سال مفتون ملکوت جمال بود و جانفشان در سبیل ذوالجلال
بکرات و مرّات خود را فدا نمود و آرزوی شهید فدا کرد.

طوبی له و حسن مآب عبدالبهاء را در این مصیبت تسلی
 آنست که یاران جدید بآن ثبوت و استقامت و قوت و صانت
 صموت گردند تا با ایادی امرالله در نشر نفعات اللسه
 بکوشند متعلقین آن فائز بمحفل لقا را باید جمیع احبسا
 تسلی دهند و نوازش نمایند و رعایت و خدمت کنند زیرا
 بازماندگان آن شخص بزرگوارند *

دیگراز سابقین بهائیان ساکن طهران که سابقه احوال
 در بخش ششم آوردیم نیر و سینا و عائله شان در محله
 معروف سرضراتا (باغ فردوس) سکنی داشتند یار و اغیار
 بآنجا زهاب و ایاب میکردند و آن دو برادر چنانکه
 نوشتیم در سده اصفهان سال ۱۲۹۲ اهلانی بقیاد عملاها
 برضد عقیده و رفتارشان هیجان و شورش کرده هر دو را محبوس
 نمودند و مدتی در حبس ظل السلطان بودند لکن رکن الدوله
 وسیله استخلاص فراهم کرد و پس از خروج از حبس از بلاد
 سرگون کردند و چندی متواری و فراری بودند پس از مدتی
 چون خواستند در وطن توقف نمایند اشرار شورش نموده
 ریختند خانه ایشان را آتش زدند و اموال را غارت کردند
 و بعد از این واقعه نیر و سینا لا علاج ترك وطن مألوف
 کرده بمطهران هجرت نمودند و متوطن شدند ولی خانواده
 در سده بودند و چندین سال تحمل صدمات کردند و مدتی

به حتام راهشان ندادند و اخیراً نفت ریخته درب حیاطشان
را آتش زدند لاجلاج تدارك دیده نیمه شب از محل خارج
شده بطهران رهسپار گردیدند در محله معروف سر قهر آقا
(باغ فردوس) مسکن داشتند یار و اغیار بدانجا ذهب
و ایاب میکردند و آن دو برادر برای تبلیغ همی سفر کردند
و در سال ۱۳۱۱ با میرزا محرم در بلاد خراسان اسفندار
بی دربی برای تبلیغ نمودند و میرزا محرم بی پروا زمام
زبان از دست داده مهر از گنجینه مقصود برداشت و مردم
بانك شورش کشیده شکایت به مجتهد نموده هر دو را دستگیر
کردند و پیاده اسیرا در جلو سواران راندند و در محبوسه
سرمای زمستان و شدت برف و بهران افتان و خیزان به
تهمت حدیثیه رساندند و سینا از جهت ضعف بنیه اش مشتاق
شدیده دید و چون از حبس و خطر مذکور رهائی یافت
قصیده ای سرود که مطلعش این است :

زهر هنر غم آن سیمبریس است مرا

بروزگار همین يك هنر بس است مرا

بس بتون و طمس و آن نواحی سیر و سفر کرده مراجعت
بطهران نمود و بعد از توقف قلیل باز هر دو برادر متفقاً
سفر تبلیغی دیگری را شروع نمودند و در سال ۱۳۱۲ با
میرزا محمود زرقانی مدتی در رفسنجان تبلیغ کردند آنگاه

بکرمان شتافتند و چندی به تبلیغ پرداختند و مراجعت
 برفسنجان کرده از آنجا به یزد رفتند و در سال ۱۳۱۳ نیز
 با زرقانی در بلاد فارس بتبلیغ اشتغال نمودند و نیز
 قصیده ای را که مطلعش این است : "نگشود عقده غم مرا
 ز دل از تفرج دلگشیا" در آنجا سرود و در مراجعت از شیراز
 چندی در اصفهان توقف کرده بطهران عودت نمودند و نیز
 باز سفری باتفاق میرزا محمود زرقانی به قزوین و حدود اخی
 کرد و باری دیگر هر دو برادر با زرقانی و میرزا معزم از طهران
 بیرون آمدند نیز بکرمان ورفسنجان و سینا بخراسان
 رفت و مدت اسفار متعاقب آن دو برادر دررفسنجان و کرمان
 و بلاد خراسان تقریباً سه سال شد و نوبتی دیگر سه سال
 ۱۳۱۷ سینا در کرمانشاه برای تبلیغ بود و میرزا محمد رضا
 همدانی واعظ معروف و معاند امر بدیع از سفر کربلا عودت
 بکرمانشاه نمود و شمله فساد و طغیان اهالی را بسوی
 این طایفه برافروخت و پیوسته برضیر مذمت و بدگویی از این
 امر نمود و سینا و میرزا یوسفخان قزوینی (وجدانی) مکتوبی
 بحکمران نوشته از عواقب و فاسد اعمال واعظ مذکور تذکر
 دادند و حاکم بتدبیر واعظ را ساکت و آرام کرد و او ناچار
 عزیمت طهران نمود و بمردم چنین گفت در اینجانگذاشتند
 که بآمال و مقاصد خود برسم ولی خواهید شنید که در طهران

چه فتنه برای این طایفه برپاکنم . در آن هنگام سیمنا
 معروضه ای متظلمانه بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالبها
 فرستاد و دفع شرور واعظ را از احباً استدعا کرد و در اثری
 که برایش رسید مسطور بود : " واعظ را عنقریب عزیزمقدر
 اخذ فرماید " و واعظ پس از ورود بطهران و مضی ایامی
 ظلیل بیمار شد و مرض خوره دهان و گلویش را گرفت لسانش
 بیفتاد و جانش برفت و همینکه خبر واقعه از طهران به
 کرمانشاه رسید سیمنا ابیاتی انشاء نمود و احباً جشن گرفته
 و خواندند و ابیات مذکور این است :

مفسد شش اصبعی بمرد علی

رخت بهفتم جحیم برود علی

بر سر منبر گشود لب بلامست

پنجه قهرش گلو فشرد علی

خواست زنده صد های بامراهی

لطمه ای از دست غیب خورد علی

ساغر عمرش بخاک تیره فرو ریخت

سائی اوشد بدل بدرد علی

گفت خبر میدهم بمرگ بهائسی

خود بعز از زینل جان سپرد علی

(۳۳۳)

مرد بزودی زود حمد خدا را

سخره هر ترك گشت و کرد علی

خواست کشیدن رقم بخون احباً

در رگ او خون چو بیخ فسرده علی

مردن شش اصمعی چو باد بیفش

زنگ غم از لوح دل بیسرد علی

جانبری رفت باشتاب ولیکن

گندم اقلیم ری نخورد علی

خواست ز اسلام دم زند بجهنم

مالکش از طحدین شمسرد علی

گویا حباً صبا ز جانب سینا

فسد شش اصمعی بسرد علی

آنگاه خطایی از حضرت غصن اعظم عبدالبها رسید و امر فرمودند که در طهران مانده بتلیغ مشغول گردند و خانه خود را که مشهور بحیاط باغ بود و آنحضرت بدیشان عنایت فرمودند محلّ تلیغ قرار دادند و در آیام ولیالی مجالس تلیغیه داشتند در تابستان وسط منزل را حصر و فرش گسترده دوسندلی منهدند یکی در بالا و دیگری در پائین جالس میشدند و با انجذاب و بلاغت و شجاعت تاّه تلیغ همی کردند و هر چند در عالم ظاهر وصل لقا محبوب خود

نیافتند ولی در عالم روح و دل بملقا^۱ فائز بودند چنانکه
از اثر صادر از قلم حضرت عبدالبها^۲ در جواب خواهش
حضورشان مستفاد است و این رباعی را در این معنی
گفته اند :

دل برده ز ما دلبر نادیده ما

باشد عجب این قصه نشنیده ما

او برده بصد هزار مکر از ما دل

با آنکه ندیده روی او دیده ما

و اعدا^۳ پیوسته بصد رفتنه و شورش و طع و قمع ایشان
برآمدند و نوبتی گروهی که سر دسته آنان چندتن از قاطر
داران شاهی بودند بکوچه بابی مذکور هجوم نمودند و
اتفاقاً عده ای از قزاق های بهائی اشتیاردی در آن هنگام
بخانه دو برادر مذکور حضور داشتند و بمجرد شنیدن های و
عوی از خانه بیرون دویدند و با کتاره آخته بر مهاجمین
حمله ور شدند یکی از قاطر داران زخمدار شده و همه ضحیم
گشتند و یکی از ایشان دستگیر شد آخرالامر رئیسشان
بصراعت و شفاعت پیش آمد و پوزشش مقبول گردید و دستگیر
را گرفته رفتند و غبار فتنه فرونشست و تیر و سینه شمشیر
ماوقع را بحضرت عبدالبها^۲ نوشتند و از مردانگی هفت نفر
قزاق مذکور که رئیسشان ابوالقاسم بیک اشتیاردی بود

توصیف نمودند و خطابی رسید که ملاطفت و عنایت بسیار
 در حقشان آورد و آن دو برادر بنوع مذکور قیام بتبلیغ
 داشتند و بعد ایاسیان صلح در ب خانه شان مراقب سو
 که کسی خیال فتنه و فساد ننماید و در محله کلبیان نیز
 مجلس تبلیغ داشته نشر نفعات رحمانیه سعی نمودند و سینا
 در اواخر ایامش بموجب امر کتبی حضرت عبدالبهاء سفری
 برای تبلیغ بهمازندران نمود و در ایام سیر و سفر در آن حدود
 این قطعه را در ماده تاریخ بنا عمارت سمیدیه که سمید
 حضور از احباب بنا کرد بسرود :

سمید حضور آن سپهر سعادت

که فرخنده اخلاق و فرخ سرشت است

سرای سمیدیه از اهتمامش

بناشد که دولت در او سرنوشت است

مطر شود هر شام از شمیمش

مگر نافه چین در این خاک و خشت است

بداراد پاینده این خوش بنارا

خدائی که خلاق هر خوب و زشت است

چو تاریخ او از خرد خواست سسینا

بگفتا سمیدیه باب بهشت است ۱۳۳۲

و الحالطه آن دو برادر بنوع مذکور از وقتی که قدم در صراط

صتفیم ابهی گذشتند تمامت عمر را در نهایت تسلیم و رضای
 بما قدرالله صرف خدمات امر ابدع ابهی نمودند و تیسر
 متدرجا چشمش آب آورده دچار فقر و تنگدستی شدید شده
 خانه نشین گشت و سینا با اداره خدمات تبلیغیه و رسیدگی
 باحوال برادر پرداخت و پس از مدتی دو چشم نیز را عمل
 کردند يك چشمش روشن گشت ولی طولی نکشید که دوبایش
 تا زانو خشک شد و بستری گردید و قوی تحلیل یافت و با
 غایت فاقه و عدم پرستار و مستخدم از احباب واردین بهکمال
 مهربانی پذیرائی میکردند و از خدمات امریه دست نکشیدند
 و کیفیت وفات نیز چنین است که جمعی از احباب نزدش
 بودند و در حال ضعف صحبت امری میکرد و امتداد سخنش
 بنام ابهی رسید و گفت حضرت سها^۱ الله و کلمه میفرماید را
 ن گفته جان بجایان خویش تسلیم کرد و مقبره اش در قبرستان
 بیرون دروازه عبد العظیم طهران موسوم به چهارده ممصوم
 میباشد . و سینا در بیان ماده تاریخ وفاتش این قطعه
 گفت :

سیصد و بیست و هفت از پس الف

شنبه چارم و هشت شمسیان

سال مرغ و دوم سنبله مه

رفت نیز بسوی باغ جنسان

(۳۲۷)

و عند لیب شهر لاهیجانی در مصیبت و فاش قطعه ای گفت که

دویت آخر و ماده تاریخ چنین است :

تاریخ سال رحلت او عند لیب زار

پوشش زینشگاه خدای و دود کرد

ناگاه شد برون (ملکی) پس بنام گفت

۱۳۲۷ = ۱۰۰ - ۱۴۴۷
نمبر باسماں حقیقت صعود کرد

و از ظم حضرت غصن اعظم عبد البها زیارتنامه در حقیق وی

صد دریافت که از آنجمله چنین مسطور است :

" ولم یفتخر لسانك عن ذکر الله بل واصلت اللیسلس

یا النهار و بینت لهم الاسرار و اظهرت لهم الآثار و اطلعت

لهم الانوار ولم یزل کان بهشطك الالطاف و تنزل لك الآیات

من بدیع الاوصاف و یخاطبك رب الطکوت خطایا یجذب

به قلوب اهل اللاهوت حتی تسواری نیر الآفاق فی سحاب

الجلال مرکز انوار الجمال فثبتت علی الميثاق و کرهت اهل

التفاق الخ "

وسینا بعد از برادر با وجود ضعف پیری و بیماری و با

شدت فاقه و دست تنگی بنوع مذکور مستغرق خدمات امریه

و تبلیغ بود تا در سال ۱۳۳۶ پسر ارشدش آقاسید محمدرضا

که عهده دار مصارفشان بود وفات نمود و در حالیکه فریب

بستر ناتوانی بود گریه و بیتهای کرد و ایامی چند طول نکشید

که از اینجهان برعنا بعالم راحت و رخا شتافت و در ایسن هنگام هفتادسال داشت .

وخواه مرشان که لختی از منظوماتش ثبت کردیم و اخیست
نیر و سینا رقم میگرد تولدش در رسده درحدود سال ۱۲۶۷
شد و ایمانش باین امر مانند والده شان بواسطه اخیسوان
برقرار گردید و باتفاق برادر بسال ۱۳۱۳ که از شسیر از
عودت میگرد رهسپار طهران گشته ساکن شد و اشعارش
مشهور است و مرثیه مؤثره ای که در غیبت جمال ابهی سرود
متد اول بین اخیسوان و بالاخره در شب دوشنبه چهاردهم
جمادی الاولی ۱۳۳۱ که اول عید رضوان بود در سن
شصت و پنج سالگی درگذشت و قرب مقبره نیر مدفن
گردید و تاریخ وفاتش را سینا چنین گفت :

هزار و سیصد و سی و یک از سنه هجری

دوشنبه چهاردهم از جمادی الاولی

بلیل اول رضوان مطابق اوت نیل

یشد ز دار فنا اخیست نیر و سینا

و حرم نیز دختر عموش بود و چنانچه آوردیم از آغاز اخیسال
آن دوبرادر بدین امر در کمال رشادت و قوت قلب مساعدت
و خدمت نمود تا در طهران بجهان باقی رفت و حرم سینا
دختریکی از متولین با حکم و اقتدار قریه بود و بواسطه

شوهرش فائز بایمان گردید و پدر و برادرانش هر قدر کوشیدند دست از شوهر نکشید و بطهران نزد شوهـرش شتافت و تا آخر العمر با وی بود و چهل یوم قبل از وفات وی از این عالم درگذشت و پسر ارشد سینا چنانکه نگاهشتم آقاسید محمد رضا نام داشت و با تجارت و صناعت احترام زندگانی کرد و با پدر و عائله مساعدت نمود تا بتبلیغ و خدمت امرایی پردازند و چنانکه نوشتیم در سنه وفات سینا بچند یومی قبل از آن درگذشت .

و پسر دوم سینا آقاسید جلال در هنگام بلایسا و مهاجرت پدر و عمو و عائله شان بطهران شش ساله بسود تحصیل قرائت و کتابت فارسی در طهران نزد آقا میرزا نعیم کرد و ادله و براهین و مقدرت برتبلیغ را در حوزة درس حاجی صدر محمدانی چنانکه مینگاریم حاصل نمود و چندسال به تجارت کوشید و معدک در اجتماعات احببا و اقدامات تبلیغیه خدمت کرد آنوقت با آقاسید حسن هاشمی زاده سیر و سفر تبلیغی پیش گرفت و باذربایجان و کردستان رفته تحمل متاعب نموده موفق بانجام خدمات روحانیه گشتند و سفر بحیفا کرده ایامی چند بشرف حضور حضرت غصن اعظم عبدالبهاء فائز گردید و مراجعت بایران نموده حسب الامر باصفهان بخدمت تبلیغیه رفت و دو سال تقریبا در آنجا

اقامت کرد آنگاه بطهران عودت نمود و بقزوین و رشست
 شتافت و بعد از انجام خدمات بطهران برگشت و با آقا
 میرزا حاجی آقا رحمانیان سنگسری به کاشان و عراق و
 اصفهان شتافت و دو سال در آن حدود قیام بنشر نفعات
 روحانیه نمودند پس عودت بطهران کرد و باری دیگر
 بآذربایجان رفت و در چهار تهریز و شورش منحصراً بین گردید
 و حکومت امر بخروج داد پس از آنجا به قفقازیه شتافت و
 پندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت و باری دیگر بسارض
 سیفا رفته بحضور در محضر حضرت عبدالسها مشرف گشت
 و مأمور بمسودت و سیر و سفر در ترکستان و قفقازیه و روسیه
 گردید و لذا در سال ۱۳۳۳ به عشق آباد برگشته بخدما
 مذکوره پرداخت و در سال ۱۳۳۶ در عشق آباد با کریمه
 حاجی احمد راستانی یزدی متزوج و مقیم گشت و بعد از
 دو سال بنای سیر و سفر در خراسان و گیلان و مازندران
 نهاد و بالاخره در قریه علی آباد قرب مقبره طبرسی در یوم
 پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۳۴۴ حادثه ناگهانی برایشان
 رخ داد و با تب خفیف و رفتن حنّام و تناول قرص دوائی ناگهان
 وفات نموده مدفون گردید و در حین وفات هنوز چهل و چهار
 سال بیش از مراحل عمر راطی نگرده بود .

پسر سوم سینا آقا سید حبیب الله سینا معروف و دخترش

بکیمه خانم مشهوره بمعلمه خانم متولد سال ۱۲۹۶ در
 سده در هنگام مهاجرت پدر و عم و عائله شان بطهران
 هشت سال داشت و تحصیلات فارسیه نزد آقا میرزا نعیم کرد
 و چون بهائیان در طهران بسال ۱۳۲۴ مکتب بسرای
 دوشیزگان تأسیس نمودند در مکتب مذکور بتدریس و معلمی
 پرداخت و ضمناً نزد حاجی شیخ زین العابدین یزدی نیز
 مشغول گردید و مدتی خدمت شیخ عبدالمجید فروغی
 صدیق العلماء عربی خواند و چون خطابی از حضرت
 عبدالبها در تشویق بتعلیم و تدریس رسید بهائیان
 مکتب بجا گذاشته مدرسه ای در سمت دروازه شاه عبدالمظیم
 تأسیس کردند و مدرسه تربیت تأسیس شد که در التعلیم
 اول را شعبه ای از آن قرار دادند و معلمه خانم در مدرسه
 تربیت سه سال و نیم مشغول تعلیم و تدریس گردید پس
 کلیسه نه سال در طهران بشغل تدریس پرداخت و چون
 در سال ۱۳۳۰ مدرسه انائیه در عشق آباد تأسیس گشت و
 اندک اندک وسعت حاصل نمود در آنوقت معلمه بهائیمه
 در روسیه وجود نداشت بمعرفی آقا شیخ محمدعلی دعوت
 و در سال ۱۳۳۴ بمشوق آباد هجرت کرد و بتدریس
 دوشیزگان مشغول گردید و بخدمات امریه دیگر هم ^{میردا} پرداخت
 و از آن برادر و خواهر خاندان سینا در این امر تأسیس

گردید و اخلاف نیر و سینا نام آن دو مبلغ صبور و ستمکش
 امر ابهی و ناشرین انوار عهد و میثاق را محفوظ داشتند
 وی ایشانرا در خدمات روحانیّه گرفتند و معلم خانم مذکور
 نیز ابیاتی بسیار در مدح و ثناء این امر بسرود و پسر
 ناکامش که در آغاز جوانی دچار مرضی سخت و بستری گشت
 و جام اجل را بسرکشید اشعاری دال بر غایت شوق و انجذاب
 بسرود .

وازن نیر و سینا قصائد و غزلیات و رباعیات و غیرها
 بسیار برجای مانده که برخی از آنها را بشرکت و کثیری را به
 انفراد و اختصاص سرودند . و از قصائد نیر این قصیده
 میباشد :

خوش بشنو از طیور سدرهٔ اعلیٰ	نحفه بسم الله البهی الی
قد ظهر النظر الکبیر الاکبر	قد برز المظهر الملی الی
ها متصک مشو با اسم که گردید	جلوه گرا ز شرق اسم شمس
خامهٔ فطرت بلوغ سازج قدرت	شد متحرک با زن مالک انشا
وجه خد امنجلی بساحت اقد	شمس لقا جلوه گرز شرق عکا
برشجر اخضر بقا مترتسم	طائر روحا بلحن ابد عا حلی
وجه غیبیه بین بارض مقدس	جلوه نوریه بین ببقعهٔ نورا
از فم اسرار گلشنی برآمد	رته انت البهی بالسن فصیحی
یا ملاء الارض هللوا و تفتوا	سوف تروا کل الارض جنت الی